

کنفرانس اروپایی خشونت های خانگی علیه زنان و کودکان

گفتگوراديو فرانسه با مهرداد درویش پور

بیژن برهمندی

نکته پر اهمیت دیگر در این همایش پرداختن به موضوع جدیدی بود که خشونت های دیجیتالی نام گرفت. خشونتی که از طریق فیس بوک، اس ام اس و اینستاگرام توسط مردان بکار برده می شود و زنانی را قربانی نوع جدیدی از خشونت می سازد.

در هفته ای که گذشت، در روزهای شش تا نهم سپتامبر در دانشگاه کوئینز در شهر بلفاست (ایرلند شمالی) یک کنفرانس وسیع و پراهمیت اروپائی بقصد بررسی چگونگی مقابله با خشونت خانگی برگزارشد.

در این کنفرانس از پانصد نفر از کنشگران اجتماعی، بویژه فمینیست ها، تصمیم سازان، سیاست مردان، پژوهشگران و دانشگاهیان کشورهای مختلف اروپائی دعوت شده بود تا با ارائه دیدگاهها و مطالعات خود نسبت به پدیده خشونت

خانگی، فرصتی برای بحث و گفتگو فراهم کنند.

در این کنفرانس مقالات و پژوهش های متعددی درباره چگونگی مقابله با خشونت علیه زنان و کودکان در خانواده، میزان گسترش این سوء رفتارها در کشورهای مختلف اروپائی و سرانجام تجارب سازمان های دولتی یا مردم نهاد

اجتماعی که قربانیان این نوع خشونت ها را تحت پوشش و حمایت خود قرار می دهند مطرح شد و مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت.

در گفتگویی با مهرداد درویش پور جامعه شناس و استاد دانشگاه در سوئد، که به این کنفرانس اروپائی دعوت شده بود، از او درباره مباحث مطرح شده در این کنفرانس پرسش می کنم.

مهرداد درویش پور در ترسیم فضای این کنفرانس می گوید علاوه بر کشورهای اروپائی کارشناسانی هم از کشورهای کانادا، استرالیا،

آمریکا و اسرائیل در این کنفرانس شرکت داشتند.

در این کنفرانس بیش از صد مقاله معرفی شد و سخنرانان اصلی به بررسی چالش‌های پیش رو، برای متوقف کردن خشونت علیه زنان و کودکان پرداختند.

بروایت درویش پور، علاوه بر دو وزیر ایرلندی و یک وزیر از اتحادیه اروپا، چهره‌های بسیار برجسته فمینیستی جهان نظیر سیلویا والبیچ نیز در این سمینار شرکت داشتند.

نکات مهمی که در این سمینار از سوی کارشناسان مطرح شد و درویش پور معتقد است که اثر گذار بود، یکی سخنرانی پر اهمیت سیلویا والبیچ بود که مدعی است آمار منتشره درباره خشونت خانگی تنها از سوی مقامات پلیس و خانه

های امن مطرح می‌شوند و به هیچ وجه نشان دهنده آمار واقعی قربانیان این نوع خشونت نیستند.

نکته پر اهمیت دیگر در این همایش پرداختن به موضوع جدیدی بود که خشونت‌های دیجیتالی نام گرفت. خشونتی که از طریق فیس بوک، اس ام اس و اینستاگرام توسط مردان بکار برده می‌شود و زنانی را قربانی نوع جدیدی از خشونت می‌سازد.

موضوع قاچاق دختران و زنان جوان برای فحشا در کشورهای اروپائی توسط گروه‌های سازمان یافته و تاکید بر این که این اعمال بطور واضحی خشونت علیه زنان تعریف می‌شود، یکی دیگر از مباحث این کنفرانس بود.

موضوع دیگری که تازگی داشت ارائه تحقیقاتی بود که به بررسی خشونت زنان علیه مردان و کودکان می‌پرداخت و بویژه توسط فمینیست‌های نروژی تهیه شده بود.

بروایت درویش پور تفاوت دیدگاه‌هایی نیز در دوران چند روزه سمینار میان کارشناسان کشورهای مختلف به چشم می‌خورد که چالش‌هایی را هم ایجاد کرد. ولی در مجموع یک فضای مثبت و همبسته بر سمینار حاکم بود.

درویش پور در این گفتگو در توضیح سخنرانی اش از پژوهش جدیدی نام برد که توسط وی و چند همکار سوئدی اش انجام گرفته و دستاورد مطالعات آنها درباره وضعیت زنان و کودکان مهاجری است که در خانه

های امن در سوئد بسر می برند .

مهرداد درویش پور نتایج این پژوهش را - که نشان دهنده وضعیت متفاوت قربانیان خشونت در میان زنان و کودکان مهاجر در سوئد است- در این همایش اروپائی ارائه کرده است و این تفاوت ها را در گفتگو با ما بر می شمارد.

[بشنوید](#)

درگیری و خشونت در فضای مجازی و در خیابان

میزگرد برنامه افق صدای آمریکا با مهرداد درویش پور، آزیتا ساعیان و محمد مصطفایی

[این برنامه را مشاهده کنید](#)

«دیدار در دوزخ»، تلاشی برای فهم انسان در وضعیت دوزخی

منیره برادران

شاید جای شگفتی باشد که داستانی بس تلخ و دردآور را با کششی وصفناپذیر بخوانی و از زیبایی آن لذت ببری و گاه در برابر عظمت شخصیت‌های آن سر تعظیم فروآوری.

درد زیبا نیست، زیبایی در جادوی هنر است که می‌تواند درد و

نهفته‌هایش و نیز قدرت‌های ناشناخته انسان را در مقابله با آن به بیان و تصویر درآورد. داستان «دیدار در دوزخ»، نوشته فرزانه راجی، برشی از فضای تیره سال‌های دهه ۶۰ از چنین قدرتی برخوردار است.

داستان فصل به فصل از زبان دو تن روایت می‌شود: راوی اول دختر دانشجویی است که همزمان با فضای سیاسی و انقلابی سال ۵۷ وارد فعالیت سیاسی می‌شود. نظام کنترل و خودکامه‌گی را حتی پیش از رودررویی با استبداد سیاسی در خانه از سرگذرانده است. پدر چون قادر مطلق بر خانه حکم می‌راند، سایه‌اش همه جا هست و همه اتفاقات خانه و پیرامونش را در کنترل خود دارد. «او» همان دو چشم نظاره‌گر در گوشه سقف سفید اتاق بود که مادر مدام سر به سویش داشت و «همان صدای رعدآسایی بود که از سقف سلول می‌شنیدم.» ص ۱۳

بیرون از خانه هم مفری برای او نیست. سایه پرتهدید توتالیت‌ر، گستره‌ای برای استقلال او باقی نمی‌گذارد و باعث می‌شود که فعالیت زن جوان که نشر و پخش نوشته و متن است، به سرعت زیرزمینی شده و راه او به خانه تیمی کشیده شود، جایی که در آن او خود را از آن چشم‌های نظاره‌گر در امان می‌بیند. اما این خانه که در چهاردیواری‌اش او خود را از آن دو چشم نظاره‌گر رها می‌دید، مورد هجوم پلیس قرار می‌گیرد و غزال دوست هم‌خانه‌اش دستگیر و محمود، آن دیگری کشته می‌شود. فقط او که برای خرید نان از خانه بیرون رفته بود موفق به فرار می‌شود.

راوی دوم، مرد جوان، درگیر مبارزه و سیاست نیست. در خانه‌ای که از مادر بزرگ برایش مانده، به تنهایی زندگی می‌کند. به خاطر لکنت زبان و کندی، مهر «غیر عادی» بر او زده شده و به مدرسه استثنائی‌ها پرتاب شده است. چون رفتار شباهت مرسوم را با پسرها ندارد، مورد تمسخر واقع شده و از بازی با آن‌ها محروم می‌شود. همبازی دخترها است که آن‌ها هم بعد از کلفت شدن صدایش او را از خود طرد می‌کنند. مونس و حامیان او فقط مادر و مادر بزرگی بودند که بعد از مرگ آن‌ها تنها تر و برای همه غریبه می‌ماند. در انزوایی که به او تحمیل کرده‌اند، او به نقاشی و معرق‌کاری روی می‌آورد.

از سر یک تصادف این دو وارد زندگی همدیگر می‌شوند. در شبی از شب‌های بارانی، مرد او را در گوشه‌ای نزدیک خانه‌اش می‌یابد و به خانه می‌برد. روزهاست که زن، بی‌پناه و آواره خیابان‌ها است. بی‌پناهی، تنهایی و بی‌کسی مطلق در شهری بزرگ که حتی سرپناهی برای

راه‌گم‌کردگان در اختیار آن‌ها نمی‌گذارد، انسان را در وضعیتی قرار می‌دهد که آرزوهایش پیرامون رفع نیازهای اولیه دور می‌زند؛ چیزی برای خوردن، یک رختخواب، یک مستراح و اگر هم دوش آب گرم نصیبش شود، ضیافت تکمیل است.

حضور بیگانه در خانه با تصویری رؤیاگونه و رمزآلود زیباترین و قوی‌ترین تصویرهای رمان «دیدار در دوزخ» را تشکیل می‌دهد. در آن فضای تیره و هولناک بیرون، خانه مرد جوان و مراقبت‌های دلسوزانه او از دختر پر از حس امنیت و اعتماد است، و برای مرد هم این نقش معنا بخشی به زندگی و همدم تنهایی‌های اوست. زن با حضور ساکت و رازگونه‌اش فضای خانه را پر می‌کند. حتی روزهایی که ناپدید می‌شود، امید به برگشتش، خانه را از رخوت و تنهایی نجات می‌دهد. تنهایی زن هم بی‌نهایت است. بعد از روی آوردن به زندگی مخفی و دستگیری رفقاییش، او تمام پیوندهایش را با گذشته از دست داده است.

نقش‌های جنسیتی

نقش‌های تاریخی جنسیتی در این رمان رنگ می‌بازند. اینجا زن فعال سیاسی است و جانش را در راه مبارزه می‌گذارد. مرد او را آنگونه که هست - و او چیزی درباره‌اش نمی‌داند - می‌پذیرد و برای آسایش او از چیزی دریغ نمی‌کند. تفاوت‌های کلیشه‌ای جنسیتی هم درهم می‌ریزد. دختر، با موهای کوتاه و پیکری نحیف و کاپشنی مردانه بر تن، کوله‌ای بر پشت به پسرهای نوجوان شباهت دارد و خود را از شر روسری خلاص می‌کند. مرد، که از کودکی از دنیای پسرانه طرد شده و نزد مادر و بعد از مرگ وی نزد مادر بزرگش بزرگ شده، مهر و مراقبتش از رنگ و بوی مادرانه برخوردار است. این زنانگی را حتی در زبان روایت او مشاهده می‌کنیم:

«گذاشتم هر کاری دلش می‌خواه بکنه. هر کاری که دوست داره بکنه تا یه کم آروم‌تر بشه و دست از هقهق و گریه برداره. شایدم مثل اون روز بخنده. باید همون طوری که بود قبولش می‌کردم. بیاد و بره.»
ص ۲۷

در این فضای عاری از کلیشه‌های جنسیتی، ما خوانندگان چندان دچار تعجب نمی‌شویم وقتی زن بدون توجه به حضور مرد لخت و خیس از حمام بیرون می‌آید و بر تخت مرد می‌خوابد.

زن در خانه توجه چندان‌ی به پیرامونش و به مرد ندارد. فرورفته در خود از پنجره به بیرون خیره می‌شود و می‌گیرد. درگیر گرفتاری‌های

خود است و گاه روزها ناپدید می‌شود و باز گرسنه و خسته برمی‌گردد. در روایتش چیزی درباره گرفتاری‌ها و اندوهش به ما نمی‌گوید. می‌توانیم حدس بزنیم که غیبتش به فعالیت‌های سیاسی‌اش ربط دارد.

آن دو، ناگفته تبانی کرده‌اند که از حرف زدن پرهیزند. مرد سوال و کنجکاوی نمی‌کند مبادا که زن را برنجاند و برود و دیگر برنگردد. سکوت پایه تفاهم می‌شود، شاید یک حرف نابجا بلور رابطه را بشکند. این رابطه دستکم از منظر مرد، عشق است. این حس در او چنان ریشه می‌دواند که زندان و شکنجه‌هایی که صرفاً به خاطر پناه دادن به زن به او تحمیل می‌شود، تزلزلی در آن به وجود نمی‌آورد. او به زن پناه داده و زن به او اعتماد به نفس:

«او تنها کسی بود که منو به آدم سالم و به مرد کامل دیده بود. توی اون فرصت کوتاهی که باهاش بودم حس کامل بودن، عادی بودن و مرد بودن کرده بودم. او به من پناه آورده بود. من مثل پرنده‌ای بهش رسیده بودم و دوستش داشتم. حتی در همون دوره کوتاه هم جای پاش بدجوری توی دلم مانده بود. احساس می‌کردم عشق و عاشقی همینه.»

ص ۸۳

اما زن آنقدر غرق در خود و گرفتاری‌هایش است که حتی بعدها در زندان، برای مکث در این رابطه اندک مجالی ندارد. با این‌همه در برابر اتهامات وقیح بازجوها که «می‌خواستند رد پای گناه را در آن خانه پیدا کنند» به ما خواننده به عشق خود به مردی که پناهش داده بود، اعتراف می‌کند.

آرامش خانه و خوشبختی ساده و فروتن دوام چندانی ندارد و در پی‌اش زندان و شکنجه می‌آید. زن روایتش را پنهانی در زندان نوشته و گویی می‌داند که زندگیش آنجا پایان خواهد یافت.

مرد روایتش را سال‌ها بعد در بیرون از زندان به درخواست غزال نوشته است. غزال دوست هم‌خانه‌ای و بعدها همبند زن، یادداشتهای او را از دست مأموران نجات داده و می‌خواهد آن‌ها را به همراه روایت مرد منتشر کند. زبان این دو روایت از یکدیگر متفاوت است. این تفاوت که فرزانه راجی با مهارت آن را نشان می‌دهد، سوای پرداخت دو تجربه متفاوت، حامل دو نگاه به زندگی است. بر خلاف روایت زن که سرخوردگی و بی‌اعتمادی او را عیان می‌کند، در روایت مرد، یک نوع سادگی کودکی، باز بودن و سبکی هستی نهفته است. او می‌تواند درد و شکنجه را به طنز و ریشخند بگیرد. او برای خلاصی از شکنجه به

اعمالی اعتراف می‌کند که هیچ تصویری از آن‌ها ندارد. این پیشامد، که می‌تواند پیامد سنگینی برایش داشته باشد، او را به هراس نمی‌اندازد، بلکه از اینکه بازجو دروغ‌های او را باور کرده، احساس قدرت و پیروزی می‌کند.

زندان و شکنجه، به ویژه در سال‌های دهه ۶۰ محدود به مبارزان و مخالفان نماند. کم نبودند زنان و مردانی که به تصادف، به عنوان «مشکوک» و یا صرفاً به خاطر انسان‌دوستی سرنوشت مشابهی با فعالان سیاسی یافتند. آن‌ها قربانی نظام توتالیتار بودند. با این حال فرزانه راجی در این رمان تلاش دارد که انسان را به قربانی صرف تنزل ندهد. حش‌های تجربی و زیرکی مرد جوان این آگاهی را به او می‌دهد که برای خلاصی از درد نه تنها دروغ ببافد، بلکه همچنین از گفتن چیزهایی که می‌توانست به سناریو وقیح دلخواه بازجو تبدیل شود، بپرهیزد. اینکه او زن را نمی‌شناخت، و تنها مرتکب یک عمل ساده انسانی شده بود، یعنی پناه دادن به کسی که مثل «کبوتری زخمی» جلوی خانه‌اش افتاده بود. او درمی‌یابد که فهم این رفتارها خارج از شعور بازجو است.

داستان «دیدار در دوزخ» ضمن ارائه تصویر دهه سیاه ۶۰ و زندان و شکنجه، اما به روایتی صرفاً افشاگر محدود نمی‌ماند، بلکه تلاشی است برای فهم و نشان دادن انسان‌ها در آن وضعیت. قبح عمل شکنجه نه در نمایش بی‌واسطه آن، بلکه از طریق درد و تأثیر آن بر جان و روان شکنجه شده و عکس‌العمل او نشان داده می‌شود. «دیدار در دوزخ» درد بر جانمان می‌افکند، ولی مخاطب را به تسلیم فرامی‌خواند. در زشت‌ترین زشتی‌ها، زیبایی پیروزی انسان را نوید می‌دهد که با سکوت یا توسل به دروغ، شکنجه‌گر را به شکست وامی‌دارد. می‌بینیم که شلاق شکنجه‌گر نه از قدرت او، که از ناتوانی‌اش حکایت دارد.

شناسنامه کتاب:

دیدار در دوزخ، فرزانه راجی، تابستان ۱۳۹۳، انتشارات خاوران
از فرزانه راجی پیش‌تر دو داستان بلند «دل انار» و «دلم می‌خواهد هرگز آرزویش نکنم» و چند ترجمه منتشر شده است.

برگرفته از تارنمای □□□□

جرات زنان برای مقابله با خشونت بیشتر شود!

گفتگوی فیروز رمضان زاده از دیدگاه نو با مهرداد درویش پور

در جامعه مرد سالاری نظیر ایران که زن ستیزی ایدئولوژی رسمی کشور است، عدم امکانات قانونی حمایت از زنان قربانی خشونت، مهم‌ترین عامل رویکرد به روش‌های پرهزینه دیگر توسط قربانیان خشونت است

در جامعه مرد سالاری نظیر ایران که زن ستیزی ایدئولوژی رسمی کشور است، عدم امکانات قانونی حمایت از زنان قربانی خشونت، مهم‌ترین عامل رویکرد به روش‌های پرهزینه دیگر توسط قربانیان خشونت است. در جامعه مرد سالاری نظیر ایران که زن ستیزی ایدئولوژی رسمی کشور است، عدم امکانات قانونی حمایت از زنان قربانی خشونت، مهم‌ترین عامل رویکرد به روش‌های پرهزینه دیگر توسط قربانیان خشونت است. در جامعه مرد سالاری نظیر ایران که زن ستیزی ایدئولوژی رسمی کشور است، عدم امکانات قانونی حمایت از زنان قربانی خشونت، مهم‌ترین عامل رویکرد به روش‌های پرهزینه دیگر توسط قربانیان خشونت است.

آقای درویش‌پور، آیا انتشار عکس و علنی کردن خشونت خانگی از سوی یک چهره تلویزیونی در شبکه مجازی و حوزه عمومی برای شکستن تابوی سکوت و خویشتنداری در مقابل رفتارهای خشن خانگی اقدام درستی بود؟

پاسخ ساده ای به این پرسش نمی توان داد. از یک سو هر قدر زنان جامعه ایران بیشتر جرات کرده و موارد خشونت را بیشتر گزارش کنند مثبت تر است. باید مشوق زنان شد تا تجربه‌های خشونت را هر چه بیشتر بازگو کنند. اساساً یکی از موانع و دشواری‌های رویارویی با خشونت علیه زنان، اجتناب خود آنان در شکایت از خشونت‌های خانگی است. خشونت علیه زنان و آزار و اذیت‌ها و تجاوز جنسی شاید تنها جرمی است که قربانی در آن احساس شرمندگی و حتی گاه احساس تقصیر و گناه می کند. حال آن که اگر کسی به خانه شما دستبرد بزند، از شکایت کردن شرمنده نمی شوید. این نکته‌ای بسیار مهم و حسی بازدارنده در رویارویی با خشونت در روابط نزدیک است. در ایران حس گناه، شرم، تقصیر، آبروریزی و نگرانی از خدشه دار شدن اعتبار اجتماعی فرد در مورد زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند مانع از پیگیری امر خشونت است. بخشی از این احساسات زاییده فرهنگ پدرسالار جامعه ایران است که زنان را مسبب جرمی که بر آنها صورت گرفته می داند. هر قدر یک جامعه پدرسالاتر و سنتی‌تر باشند خطر اینکه توجه به حفظ آبرو مانع

از شکایت شود بیشتر است.

افشای موضوع خشونت خانگی از سوی یک مجری تلویزیونی در ایران نشان داد که در ایران نیز هم چون سایر کشورها خشونت خانگی متعلق به زنان طبقات فرودست نیست و از این پس می‌بایست خشونت‌های خانگی علیه زنان خشونت دیده طبقه متوسط و مرفه را باید جدی گرفت.

خشونت در همه طبقات و گروه های اجتماعی همچون ابزار سلطه مردان علیه زنان برای به کرسی نشاندن خواست های خود وجود دارد. در این زمینه یک دوگانگی به چشم می خورد. هرچه زنان قدرتمند تر باشند، جرات و امکان واکنش و شکایت بیشتری دارند. از سوی دیگر بسیاری از زنان توانا بیشتر از دیگر گروه های اجتماعی نگران "حفظ آبروی" خود هستند. این حس در مورد زنان شناخته شده شدیدتر است. نگرانی از انگشت نما شدن و ارائه تصویری منفی از آنها باعث می‌شود این افراد در صورت مورد خشونت قرار گرفتن بیشتر سکوت کنند. به خصوص درمورد زنان شناخته شده در ایران - آن هم در سطح مجری برنامه تلویزیون رسمی کشور یا زنانی که با حکومت سروکار داشته - بیشتر است. چه، این احتمال وجود دارد که شکایت شان با مجازات‌های پنهان و آشکار دیگری هم روبرو شود یا به نتیجه نرسد. از این رو شهادت و جرات مجری پیشین زن در تلویزیون جمهوری اسلامی در شکایت یا حتی انتشار تصویرکتک خورده خود دراینترنت قابل تحسین است. شخصا در تدریس خشونت علیه زنان در دانشگاه نمونه هایی از فیلم های مستند - از جمله درباره زنان افریقایی جنوبی که تجربه تجاوز جنسی علیه خود را توضیح می‌دهند- به نمایش می گذاریم تا به دانشجویان پیام‌وریم با مشاهده خشونت علیه زنان سکوت نکنند. باید زنان را تشویق کرد تا شجاعانه به میدان آمده و با نهادهای بودن خشونت علیه زنان از طریق نهادهای کردن شکایت علیه خشونت رویارویی کنند. خشونت در بسیاری از جوامع نظیر ایران امری "طبیعی" تلقی شده و سکوت در مواجهه با آن به عادی سازی و نهادهای ساختن این خشونت ها یاری رسانده است. چیزی که می‌تواند قبح خشونت را بیشتر کند شکایت و واکنش در برابر خشونت از سوی بسیاری از زنان است. اما بسیاری نه تنها از سر ترس و رسوایی بلکه نگران از انتقام جویی مرد یا احتمال پشیمان شدن یا امید به تغییر رویه مرد، نمی‌خواهند پلها را پشت سر خود خراب کنند؛ یا به خاطر فرزندان سکوت کرده و نگران فشار مرد به فرزندان‌شان هستند؛ یا از آن بدتر اطرافیان آنها را به سکوت دعوت می کنند؛ یا از همه بدتر شکایت شان به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد که به معنای آن است که او بدون هیچ دستاوردی هزینه سنگین

روحي روانی می پردازد. همه این عوامل در واداشتن زنان به مسکوت گذاشتن خشونت علیه خود نقش ایفا می کنند. با توجه به همه این موانع، آزاده نامداری - چهره شناخته شده تلویزیونی - الگوی خوبی برای جرات پیدا کردن دیگرزنان در شکایت و علنی کردن خشونت درون خانواده است.

شیوه طرح مساله خشونت خانگی در کشوری نظیر ایران با وجود قوانین زن ستیز چگونه باید باشد؟ در شرایطی که قانونی با عنوان خشونت خانگی وجود ندارد و زنان قربانی خشونت خانگی، تنها می‌توانند در دادگاه شکایت خود را ثبت کنند.

این که قبل از صدور حکم دادگاه، خشونت خانگی علنی و در فضای عمومی منتشر شود از یک تناقض و دوگانگی برخوردار است. به هررو، بنا برحقوق و قوانین شهروندی افراد بی‌گناهند مگراینکه خلاف آن ثابت شود. حتی در شکایت از خشونت در روابط نزدیک، اگر درجه مظنون بودن متهم یا خطر آسیب رساندن بسیار بالا نباشد، فرد را بازداشت نمی‌کنند، بلکه او تنها به دادگاه احضار می شود تا به اتهامش رسیدگی شود. یعنی حتی افراد متهم نیز به زندگی عادی خود ادامه می دهند، شغلشان را دارند یا در بدترین حالت موقتاً تا تکلیف اتهامشان روشن شود، اجازه دیدار زن را نمی یابند و اگر جرم در محل کار اتفاق افتاده باشد، اجازه حضور در محل کار را نمی یابند. بنا براین علنی کردن اتهام مورد خشونت قرار گرفتن در فضای مجازی و اینترنت، نوعی پرونده گشایی در افکار عمومی قبل از اثبات جرم است که می‌تواند حریم شخصی متهم را خدشه دار کند. این به آن معنا است که هر کسی می‌تواند در هر موردی ادعایی علیه هر کسی بکند و آن را در فضای عمومی منتشر سازد. انتشار چنین تصاویری در فضای عمومی اینترنت یا رسانه ها عملاً نوعی حکم و داوری را پیش از رسیدگی و اثبات جرم، پخش می‌کند. از سوی دیگر عدم رسیدگی دادگاه ها و نومیدی از دادخواهی برای بسیاری از زنان راهی جز این باقی نمی گذارد. راستش هر زنی به سادگی چنین جراتی ندارد که اگر برآستی مورد خشونت قرار نگرفته باشد، چنین کند.

یعنی با توجه به اینکه تمهیدات اجتماعی برای کسانی که به دلیل خشونت خانوادگی مورد آسیب قرار گرفته‌اند وجود ندارد افراد قربانی خشونت ناچار به رویکرد به این روش ها می‌شوند؟

بله. هرچند نمی‌توان نادیده گرفت که این مساله نباید مجوزی شود که به راحتی به افراد در هر موردی برچسب و اتهام زده و آن را در

رسانه‌ها علنی کرد، پیش از آنکه دادگاه تکلیف قضیه را روشن سازد. کسانی که مخالف علنی کردن خشونت علیه زنان در فضای عمومی هستند بر این مساله تاکید می‌کنند. اما در مواردی همچون این پرونده خاص به رغم تناقض موجود، من از انتشار تصویر زن مورد خشونت قرار گرفته دفاع می‌کنم. چنین اتفاقاتی در کشوری نظیر سوئد به ندرت رخ می‌دهد. معمولاً این زنان در رسانه‌ها و فضای مجازی چنین تصاویری را منتشر نمی‌کنند، چون به راحتی می‌توانند از طریق دادگاه شکایت کنند. اما در کشوری نظیر ایران، با توجه به اینکه چنین افشاگرایی هزینه بردار است و نگرانی از بی‌آبرویی بسیار زیاد است، باید جرات و انگیزه نیرومندی وجود داشته باشد تا زنی با چنین موقعیتی، تصویر چشم‌کبود شده خود را منتشر کند. زمانی که سیستم قضایی کشور بر تبعیض جنسیتی استوار است زنان فاقد حمایت‌های قانونی هستند، راه چندان‌ی پیش رو باقی نمی‌ماند. علاوه بر آن مشاهده کردیم که خانم آزاده عکس منتشر شده خود را به دلیل تحت فشار قرارگرفتن از سوی اطرافیان یا همان مرد یا شاید به دلیل گرفتن امتیاز حق طلاق از اینترنت حذف می‌کند.

پس افشای موارد مربوط به خشونت خانگی در کشورهای نظیر ایران که فاقد قانون خشونت خانگی هستند و زنان از حمایت کافی و لازم برخوردار نیستند جای بحث و بررسی دارد.

در جامعه‌ای که به رغم تجربه خشونت، به سادگی حق طلاق به زن داده نمی‌شود، فرد به ناگزیر از اهرم‌های دیگری در دفاع از خود استفاده می‌کند. این که در ایران و برخی کشورهای دیگر، مردم برای طرح خواست‌های خود به دنیای مجازی و اینترنتی روی می‌آورند از آن رو است که فضای آزاد و حمایت قانونی وجود ندارد. در جامعه مرد سالاری نظیر ایران که زن ستیزی ایدئولوژی رسمی کشور است، عدم امکانات قانونی حمایت از زنان قربانی خشونت، مهم‌ترین عامل رویکرد به روش‌های پرهزینه دیگر توسط قربانیان خشونت است. در جامعه‌ای که راه‌های قانونی بسته و هیچ راهی جز انتشار تصاویر خشونت برای دادخواهی وجود ندارد، نكوهش کردن این افراد نا بخردانه‌ترین واکنش ممکن است. اساساً در جوامع استبدادی و خشن مردسالار که سعی در مسکوت گذاشتن این خشونت‌ها است، رساتر کردن صدای قربانیان خشونت مهم‌ترین راه مبارزه با چنین پدیده‌ای است. این امر از چند جهت تاثیر مثبتی دارد. مثلاً در همین مورد، آن خانم بلافاصله بعد از انتشار تصویر کتک خورده خود توانست طلاق بگیرد، موضوع خشونت خانگی در وسیع‌ترین ابعاد به بحث گذاشته شد و به دیگر قربانی خشونت جرات بیشتری برای

رویارویی بخشید.

با توجه به وجود تبعیض‌های حقوقی و مدنی آیا این افشاگرها می‌تواند در جهت کاهش روند این نوع رفتارها موثر باشد؟

قدرت را تنها با قدرت می‌توان پاسخ داد. با توجه به نابرابری جنسیتی در حوزه قوانین مذهبی و رسمی کشور که بر امتیازات و برتری مردان استوار است، اعمال فشار با استفاده از روش‌های دیگر راهی است برای عبور و نفوذ از روزنه‌های قانونی و موانع ساختاری دیگر. هر چه صدای زنان و جامعه در حمایت از زنان قربانی خشونت رساتر شود، امکان به عقب راندن عوامل خشونت بیشتر می‌شود. یکی از شیوه‌های برجسته کردن صداهای اعتراض، برانگیختن حساسیت جامعه در رویارویی با خشونت علیه زنان است. هر چه حساسیت جامعه و جرات زنان بیشتر شود، هر قدر شبکه‌های اجتماعی به جای سکوت از زنان حمایت کنند شانس مقابله با خشونت علیه زنان افزایش می‌یابد.

دشواری‌های دادخواهی و رویارویی با خشونت علیه زنان

✖ مهرداد درویش‌پور

در ماه‌های اخیر نمونه‌های تکان‌دهنده‌ای از خشونت‌های فردی و جمعی علیه زنان در ایران، افغانستان و دیگر کشورهای منطقه، چگونگی رویارویی با خشونت علیه زنان را به دغدغه‌ای جدی بدل ساخته است.

افزایش آمار شکایت‌ها نشانگر چیست؟

آمارها تصویر خوش‌بینانه‌ای پیش‌رو نمی‌گذارند. هم در کشورهای جنگ‌زده و در کشورهای اسلامی که در آن تعصبات دینی رشد کرده، آمار خشونت علیه زنان افزایش یافته است. اما در کشورهایی هم که قوانین سختی علیه این خشونت‌ها وجود دارند، نشانه‌ای از کاهش این پدیده نیست. آیا افزایش آمار خشونت علیه زنان در سطح جهانی، گواه

افزایش تعداد کمی آن‌ها است یا ناشی از توجه بیشتر به آن و گسترش امکان شکایت از خشونت‌ها؟

برخی بر تاثیر بهبود قوانین و افزایش قدرت زنان در شهادت شکایت و حساسیت بیشتر جامعه تاکید می‌ورزند. برخی دیگر اما بر نهادینه بودن و دیرپایی نابرابری جنسیتی قدرت و خشونت علیه زنان و ناکارایی روش‌های تآکنونی در رویارویی با آن تاکید کرده و حتی از گسترش این پدیده به دلیل رشد جنگ‌ها، تعصبات دینی و اسلام‌گرایی، فحشا و قاچاق بین‌المللی زنان، خشونت در شبکه‌های اینترنتی و مجازی و آسیب‌پذیری بسیاری از زنان مهاجر نیروی کار ارزان یا همسران وارداتی در غرب سخن می‌گویند.

نابرابری جنسیتی قدرت: مانع اصلی رفع خشونت علیه زنان

هرچه حقوق و روابط زنان و مردان در داخل خانواده و در سطح اجتماع در زمینه‌های گوناگون بیشتر بر نابرابری جنسیتی استوار باشد، خطر استفاده مردان از خشونت (فیزیکی، جنسی، روانی و اقتصادی) برای اعمال سلطه بر زنان افزایش یافته و متقابلاً توانایی زنان در رهایی از آن به دلیل وابستگی و آسیب‌پذیری شان کمتر می‌شود.

خشونت مردان علیه زنان - همچون پر هزینه‌ترین شکل اعمال قدرت - در عین حال می‌تواند ناشی از حس تهدید ارزش‌های مردسالار و از دست دادن قدرت پیشین مردان باشد. با این همه در روابط خشن تر مردسالار، استفاده از خشونت علیه زنان همچون هنجاری متعارف، چندان هزینه بردار نیست و واکنش گسترده‌ای بر نمی‌انگیزد.

علاوه بر آن سکوت، هراس یا پشیمانی بسیاری از زنان قربانی خشونت‌ها از پیگیری شکایت‌ها، می‌تواند ناشی از نابرابری جنسیتی قدرت در خانواده یا اجتماع باشد. وابستگی اقتصادی یا عاطفی، نگرانی از "بی‌آبرویی"، خطر از دست دادن سرپرستی فرزندان، بیم انتقام جویی مرد، بی‌اعتمادی به مراجع و نومی‌دی از شکایت، و بالاخره دلهره ناتوانی از بر سر پای خود ایستادن، می‌تواند زنان را از شکایت بازداشته یا پشیمان کرده و به سکوت سوق دهد.

در ایران حتی جلب رضایت مرد به طلاق، گاه انگیزه صرف نظر کردن زنان از شکایت علیه خشونتی که برآنان صورت گرفته می‌شود.

نقش قوانین و فرهنگ در نهادینه ساختن خشونت

به رسمیت شناختن خشونت علیه زنان همچون جرمی عمومی که نیازمند شاکی خصوصی نیست و تشدید مجازات علیه صور گوناگون خشونت، نقش مهمی نه تنها در حمایت از زنان قربانی دارد، بلکه در مشروعیت زدایی از خشونت نیز موثر است. با تصویب چنین قانونی مشاهده خشونت علیه زنان (و کودکان) توسط دیگری نیز می تواند موجب پیگیری خشونت و مجازات مجرم گردد. با این همه، میزان نهادینه بودن خشونت علیه زنان را تنها نمی توان در میزان حمایت ها یا عدم حمایت های قانونی از زنان جستجو کرد.

عادات و باورهای مردسالارانه و موقعیت های نابرابر جنسیتی در تفسیر قوانین و کاهش کارایی عملی آن موثرند. این تنها در افغانستان نیست که پلیس نظاره گر قتل و به آتش کشیدن زنی توسط جمعی از مردان متعصب در خیابان می شود؛ یا تجاوزات جمعی مردان به زنان در هند و پاکستان با واکنش درخور روبرو نمی شود؛ یا تجاوز "مقدس" به دختران باکره در آفریقای جنوبی همچون راه درمان بیماری ایدز با انفعال نسبی جامعه روبرو است؛ یا همچو ایران برخی از امامان جمعه نیز مردان را به اعمال خشونت علیه زنان بدحجاب تشویق می کنند.

شوربختانه حتی در جوامع دمکراتیک غرب نیز حساسیت علیه خشونت بر زنان کمرنگ و ناکافی است. بی اعتنائی، سکوت یا به جد نگرفتن و عدم پیگیری موارد خشونت بر زنان توسط افکار عمومی، دادگاه ها، پلیس و دیگر مقامات ذیربط، در عادی سازی خشونت نقش دارد. گاه نیز پلیس و دادگاه ها تحت عنوان کمبود مدارک کافی، امید زنان قربانی خشونت و تجاوز به دادخواهی را نقش بر آب میکنند. امری که تمایل دیگر زنان قربانی را به شکایت کم رنگ و توان مردان را در تداوم خشونت ها بیشتر میسازد.

نقش حس گناه و شرم در نزد قربانیان خشونت جنسی

حس گناه و شرم در نزد زنان قربانی خشونت شوهران یا زنان قربانی تجاوز جنسی، نقش بازدارنده ای در شکایت و رویارویی با این گونه خشونت ها دارد. در واقع فرهنگ مردسالار به قصد کمرنگ کردن قبح خشونت مردان علیه زنان، حس گناه و شرم را به زنان منتقل می کند تا یا خود را مقصر بدانند، یا دل نگران از نکوهش ها، سرزنش ها و سرافکنده گی ها یا ازدست دادن دلبستگی ها، سکوت کنند.

حتی در جوامع پیشرفته دمکراتیک نیز، در دادگاه ها و دیگر مراجع

نمونه هایی بسیاری از زنانی که به جرم " تحریک مردان " از طریق لباس و آرایش سکسی یا "لاس زدن" و دلبری، در زمینه سازی برای تجاوز به خود مقصر شناخته شده و شکایت شان بی نتیجه مانده است، یافت میشود. از آن بدتر گاه در نزد جامعه و نزدیکان زن مورد خشونت قرار گرفته، اعتبار اجتماعی او کاسته می شود. امری که امکان رویارویی با خشونت را دشوارتر می سازد.

بهبود موقعیت زنان راهی برای کاهش خشونت ها

افزایش منابع فردی قدرت زنان در جوامعی با ساختارهای شدیداً نابرابر جنسیتی، نمی تواند بدون تغییرات ساختاری به گونه ای کارا خشونت علیه زنان را کاهش دهد. در ایران زنان تنها ۱۴ درصد بازار کار را تشکیل می دهند. قوانین به ویژه در زمینه حقوق خانواده بر تبعیض شدید جنسیتی استوار بوده و ایدئولوژی حاکم نیز برابری جنسیتی را به رسمیت نمی شناسد.

خشونت علیه زنان نه تنها جرمی عمومی نیست بلکه گاه تبلیغ هم می شود و نهادهای حمایت از زنان نیز اندک و ضعیف اند. افکار عمومی نیز در اعتراض به خشونت علیه زنان نه تنها حساس نیست، بلکه گاه به بهانه تعصبات دینی و یا سنتی و ناموس پرستی آن را توجیه هم می کند. حتی بسیاری از نزدیکان زن مورد خشونت قرار گرفته او را به "بردباری" و خودداری از شکایت تشویق می کنند. در مواردی هم که خشونت علیه زنان عمومی و علنی می شود، افکار مردسالار بیشتر زنان قربانی خشونت را با اما و اگر روبرو ساخته و او را نکوهش می کنند.

داستان فیلم "مستانه" که اخیراً در ایران ساخته شده نمونه روشنی است که حتی زنان قدرتمند قربانی تجاوز جنسی، در صورت پیگیری شکایت، در برابر دادگاه، افکار عمومی و حتی نزدیکان خود میتوانند بازنده و منزوی شوند. هم از این رو علاوه بر افزایش منابع فردی قدرت زنان، این رفع نابرابری های ساختاری جنسیتی در حوزه اقتصادی، آموزشی، حقوق خانوادگی و قوانین و فرهنگ است که امکان رویارویی با خشونت علیه زنان را افزایش می دهد.

اهمیت تغییر الگوی مردانگی

بسیاری از مردان از سر استیصال، تهدید هویت "مردانگی" یا نگران از قدرتی یابی زنان به خشونت روی می آورند. امری که نشان دهنده آن است که بدون تغییر الگوی مردانگی، امکان رویارویی موثر با

خشونت علیه زنان وجود ندارد. بنابراین تغییر الگوهای از مردانگی که آنها با اقتدار و خشونت تعریف و تربیت می کند، و رواج الگویی از مردانگی مبتنی بر برابری خواهی، نقش مهمی در مقابله با خشونت علیه زنان دارد.

به نقل از سایت بی بی سی

در ستودن "نه" نه نسرینها ، ستوده ها ، نسرین ستوده ها !

ناصر پاکدامن

از روز شنبه ۲۹ مهرماه گذشته، هم روزهای اداری، خانم نسرین ستوده، وکیل دادگستری، قدم زنان خود را به دفتر کانون وکلای ایران در تهران می رساند. آرام است و مصمم. هنوز بیرنگی آن ماههای دور از آفتاب، چهره اش را ترک نکرده است.

به مقصد که رسید، در پیاده رو، در برابر پله های در ورودی عمارت کانون می ایستد. رهگذران، بی اعتنا می گذرند و آنها که به وقوع نامنتظری گمان می برند به آن سوتر می روند و چه بسا بر سرعت گامها هم می افزایند. بانو از کیف توبره مانندی که بر شانه انداخته است، آرام و با حوصله چوبدستی را بیرون می کشد. و اکنون با همان آرامش و تأنی است که قطع مقوائی مستطیلی شکل را از کیف بیرون آورده است و بی توجه و اعتنا به این و آن رهگذر، به اونیفورم پوشهای در ورودی و یا به لباس شخصیهای آن دور و اطراف، می پردازد به سوار کردن و متصل کردن قطع مقوا بر سر آن چوبدست. این کار که تمام شد، چوبدست را دو دستی می گیرد و بلند می کند. حالا دیگر نوشت روی مقوا را می شود دید. چهار کلمه ای که اول به فارسی می آید و بعد هم در برگردانی به انگلیسی:

حق کار، حق دگراندیشان
Right to work, Right of Dissenter

و پس هم این طول و تفصیلات چیزی نیست مگر مراعات یکی از ابتدائی ترین و بدیهی ترین حقوق بشر را خواستار شدن: حق کار!

چگونه ممکن است که در آن دیار، چنین امری توانسته باشد در این آرامی و سکون صورت وقوع یافته باشد خاصه اگر مسئله این و آن خواست سیاسی / اجتماعی / اقتصادی در میان باشد؟ از کجا می دانیم که رهگذران از دیدن زنی که در برابر ورودی کانون وکلا با شعاری بردست ایستاده است هراسان شده اند؟ از کجا می دانیم که بانو قدم زنان و پیاده آمده است یا سواره و با وسیله نقلیه؟ تنها یا با همراه؟ سخنی بر لب رانده است یا همواره همچنان به سلاح سنگین خاموشی مسلح مانده است؟ که سکوت گویاتر می گوید؟...

اگرچه این تقاضا و اقدام کاملاً واقعی است و در واقعیت خود شش ماهی است که زندگی می شود اما آن صحنه خیابان با هم توصیفاتش، افسانه ای بیش نیست حاصل خیال پردازی و تخیل. آنچه حدود شش ماهی است که پنج روز در هفته، نسرين ستوده زیست می کند واقعیت است، واقعیتی که بر تخیل و افسانه پیشی گرفته است.

درین واقعیت، دردمندی از ره ستایش، نسرين ستوده را به فرشتگان تشبیه کرده بود که فرشته ای است؛ چه بسا با تداعی ترکیباتی چون "فرشته نجات"، "فرشته رحمت"، "فرشته عدالت"، "فرشته آزادی"! از خیل فرشتگانی که خیر و صلاح همگان را می طلبند و از روشنی و روشنایی بشارت می دهند و مردمان را از زشتیها و پلیدیها دور می خواهند و به سوی نیکی و داد و آزادی فرا می خوانند، از کجا می دانیم؟ شاید هم زیاد بیجا نگفته باشد! مگر پایداری و مقاومت هم نبایستی فرشته خود را داشته باشد؟

نسرين: فرشته؟ موجودی از آنسوی واقعیتها، از آنسوی ابرها؟ نه؟ که این یک زمینی است و واقعی. برآمده در شوره زاری از خودسری و خودکامگی که "چرا؟" نسرين "گره از جبین" نمی گشاید و "رضا به داده" نمی دهد و یک کلمه هم بر زبان دارد: "چرا؟" با "چرا؟"، خاموشی شکسته شده است، قدرت مطلقه در چالش سهمگینی گرفتار آمده است. "چرا"، قدوسیت "نه" را در رگ و پی دارد که از همان دوده و دودمان پاک سرشت است.

دودمان "نه"، نه، "نون" و "ه". اکنون بحث "دگر" بودن نیست که آغاز می شود بلکه به زبان آوردن سخن دیگری است که در ورای منطق اکثریت و اقلیت و موافق و مخالف قرار می گیرد. اینان هر لحظه و

به مقتضای شرائطی می توانند تبدیل به آن دیگری شوند. "اقلیت" دیروز، "اکثریت" امروز یا "موافق" دیروز، "مخالف" فردا! گوئیا با خویشان، خویشاوندان، همخانوادگان یا همخونانی سر و کار داریم که در "چگونگی" سخن دارند و نه در "چرائی". و البته که با "چرائی" مقولـه دیگری آغاز می شود؛ مقوله آنان که "رضا به داده" نمی دهند. نه "ناراضیان" که از ساکنان همان دنیای موافق و مخالفند بلکه ناراضیان که با "چرا" آغاز می کنند. و "چرا" نقطه آغازی است که تا راههای دور هم می رود. "چرا"، حرف نیست، اندیشه است؛ آنهم اندیشه ای که دیگر از "اندیشه" گذشته و به عمل رسیده است. دگرانـدیشگی است که به دگرکنشی رسیده است. این چنین است که سینماگر، ممنوع الفیلمی را دور می زند و در اینجا، اتاق نشیمن و کفپوش، و در آنجا، اتاق تاکسی و صندلی مسافر، صحنه غایب استودیو فیلمبرداری را جانشین می گردد. و ممنوع الدوربین حکایتگر پرده های سفید در سالنهای تاریک جهان می شود! و چه جشنواره ای! و درین جشنواره، آن ممنوع الوکاله و این ممنوع الدوربین، تنها نیستند. ممنوع القلمها هم هستند و ممنوع الحضورها و همـه ممنوعها و ممنوعه ها! از "مادران پارک لاله" تا "کانونیها"، از نوازندگان و خوانندگان تا آهنگسازان و نقش پردازان، از خلع لباسیها تا پاکسازی شده ها، از فعالان سندیکائی تا دانشجویان ستاره دار. از معلمان تا کارگران. همـه اخراجیها و بیکاران و بیکارشده ها و و.. تشییع کنندگان این دگرزیست و آن ناخودی که به ناگه خاموشی را با همخوانی نغمه ای تسخیر می کنند یا آنها که بر می خیزند تا توحش اعدام را عیان و بیان کنند که خود جنایت است و پس جرم و نه جزا! مضمون سازان گمنامی که جلال و جبروت قدرت را در آینـه هزار تکه ای از لطیفه ها و بذله ها و "جوک" ها و شایعه ها به بازی می گیرند.

آن سخنان طنین انداز، دیگر فرد نیست و جمع است. جمعی فراهم آمده از شهروندان چرا گو و نه پسند. در آن سوی "همه با هم"؛ و "یا این" و "یا آن". همه از "اصحاب چرا"؛ چرائی که قدرت مستقر را به پرس و جو و مؤاخذه و چالش و هماوردطلبی خوانده است. چه بسیارکسانند اینان که اگر نه به مخالفت که به تردید و بی اعتمادی در قدرت سیاسی می نگرند. یکی از خیل دیگریها، مهندسی نشده ها، مهندسی ناپذیرها که دیده بر دیده ات می دوزد که هستم. از ساکنان سرزمین "نا" و آغازگر حرکت اجتماعی از نوع سوم. درین انتظار و "تا چه پیش آید"، "نه" را گرامی بداریم. "نه" از اکثریت آغاز نمی شود. جوانه است، جنگل می شود. قطره است، دریا می شود. "نه"، فرد

نیست که از خود بگوید؛ یکی از جمع است که زبان گشوده است و طنین سخنش این زمزمه را به همراه می آورد که "جانا سخن از زبان ما می گویی".

ما، ناباوران! حلقه های جدا از هم و تک افتاده ای از زنجیره ای در انتظار وصل، در انتظار "روزگار وصل خویش"؟ و زنجیره ای در روند تکوین؟ از کجا معلوم؟ و آنچه معلوم و مشهود است حلقه هایی است که هرکدام به نوعی و زبانی و کلامی عیان می کند که اختاپوس دولت بیچون و چرا را بر نمی تابند، راه و رسم دیگری می جویند و می روند. طلایه داران و نشانه داران جامعۀ مدنی!

پس غافل نمائیم. چراها و نه ها را قدر بشناسیم و گرامی بداریم. نۀ نسرین، نۀ ستوده، نۀ نسرینها، نۀ ستوده ها. نۀ نشسته و برخاسته، خاموش و گویا، در راه و در سرا، در بند و آزاد. در هرجا و هر کجا، حرمت نه را پاس بداریم. مدنیت با "نه" آغاز می شود*.

* تدوین شده بر اساس سخنان ادا شده در گردهمایی کارزار پشتیبانی از نسرین ستوده و "حق کار، حق دگر اندیشان" در روز یکشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۳ / ۱۵ مارس ۲۰۱۵ در پاریس.